جلسه 394

دوشنبه 18/08/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

التنبیه الثانی: راجع به عنوان بحث یعنی «فی جواز اجتماع الامر والنهی فی شیء واحد»، اشکال شده است که مراد از واحد چیست؟ یا مراد واحد شخصی هست و یا مراد واحد جنسی ونوعی هست. هر کدام را بگوئید اشکال دارد.

اگر بگوئید مراد واحد شخصی است، نقض می شود به صلاة فی المکان المغصوب. که خود این عنوان صلاة فی المکان المغصوب واحد شخصی نیست کلیٌ قابل للصدق علی کثیرین. صلاة فی المکان المغصوب افراد کثیره ای دارد. ما نمی توانیم بگوئیم مراد از واحد در بحث جواز اجتماع امر ونهی فی شیء واحد، واحد شخصی است. چون بحث صلاة فی المکان المغصوب خارج می شود از این عنوان بحث.

اگر بگوئید مراد واحد جنسی ونوعی است، نقض می شود به امر به سجود لله وحده و نهی از سجود للصنم. سجود واحد جنسی ونوعی هست، اما هیچ محذوری ندارد که سجود لله بشود مأموربه، سجود للصنم بشود منهی عنه، وهیچ با هم مشکلی ندارند.

پس مراد اگر واحد شخصی باشد لازم می آید خروج بحث از اجتماع امر ونهی در صلاة در مکان مغصوب از محل نزاع. و اگر مراد واحد جنسی ونوعی باشد لازم می آید دخول امر به سجود لله ونهی از سجود للصنم در محل نزاع، با اینکه هیچ کس نزاع ندارد در جواز امر به سجود لله و نهی از سجود للصنم.

در جواب از این اشکال گفته می شود مراد از واحد، واحد وجودی است، یعنی آنچه که به نظر عرف در خارج یک وجود است، ولو به نظر عقلی ثابت بکنیم تعدد وجود آن را. مثل صلاة در مکان مغصوب، در خارج یک وجود واحد داریم به نظر عرف که هم صلاة است و هم غصب است. ولو به نظر عقلی محقق نائینی برهان آورد که محال است در خارج یک وجود واحد باشد که هم عنوان صلاة بر او منطبق باشد و هم عنوان غصب. اما نظر عرفی می گوید که واحد وجودی است. در مقابل متعدد وجودی. مثل نظر الی الاجنبیة فی حال الصلاة. این متعدد وجودی است عرفا.

پس مراد از جواز اجتماع امر ونهی فی شیء واحد، واحد وجودی است بالنظر العرفی در مقابل متعدد وجودی.

وإن شئت قلت: در مثال صلاة فی المکان المغصوب ما درست است که یک عنوان کلی داریم که مصادیقی دارد، ولکن این مصادیق هر کدام واحد شخصی هستند. صلاة در مکان مغصوب توسط زید در امروز واحد شخصی است، بحث می کنیم هل یجوز اجتماع الامر والنهی فی هذا الواحد ام لا. پس می شود مراد از واحد، واحد شخصی هم باشد، ونقض از صلاة فی المکان المغصوب را ما جواب بدهیم، بگوئیم درست است که این عنوان واحد شخصی نیست ولکن افراد آن محل اجتماع امر ونهی هستند. این فرد از صلاة فی المکان المغصوب واحد شخصی است، بحث می کنیم که هل یجوز اجتماع الامر والنهی فی هذا الواحد الشخصی أم لا.

پس اولا مراد از واحد، واحد وجودی است بالنظر العرفی. ثانیا: مراد واحد شخصی هم باشد در مقابل جنسی و نوعی، صلاة فی المکان المغصوب افرادش هر کدام واحد شخصی هستند. بحث می شود که آیا جائز است که این فرد از صلاة فی المکان المغصوب هم متعلق امر باشد و هم متعلق نهی؟ یعنی بحث در این است که آیا این فرد از صلاة فی المکان المغصوب می تواند هم مصداق باشد برای متعلق امر و هم مصداق باشد برای متعلق نهی یا نمی شود؟ مشهور می گویند نمی شود، ما عرض کردیم می شود.

واحد وجودی یعنی در مقابل متعدد وجودی. نظر الی الاجنبیة فی اثناء الصلاة واحد وجودی است. واحد وجودی یعنی یک وجود است در خارح که هم معنون است به عنوان صلاة وهم معنون است به عنوان غصب. البته به نظر عرفی واحد وجودی است، ولو از نظر عقلی برهان بر تعدد وجود آن قائم بشود. اما واحد شخصی در مقابل واحد جنسی ونوعی است. البته مصداقا واحد وجودی واحد شخصی هم هست، اما عنوانا واحد وجودی در مقابل متعدد وجودی است و واحد شخصی در مقابل واحد جنسی ونوعی است.

سؤال وجواب: همان واحد جنسی ونوعی که می گویند یعنی مفهومی که جنس است یا نوع است، مثل السجود که نوع است یا جنس است برای سجود لله وسجود للصنم.

التنبیه الثالث: آیا مراد از جواز اجتماع، جواز وامکان عقلی است یا جواز وامکان عرفی است؟

جماعتی از اعلام گفته اند: چون بحث، بحث عقلی است ما مرادمان از جواز وامکان اجتماع امر ونهی امکان عقلی است.

ولکن به نظر می رسد که بحث اعم است. چون ممکن است کسی در اجتماع امر ونهی عقلا قائل به جواز باشد عرفا قائل به امتناع بشود. ولذا ما باید بحث بکنیم هم در امکان عقلی و هم در امکان عرفی.

مرحوم آقای خوئی فرموده است: تنها بحث در امکان عقلی اجتماع امر ونهی است. چرا؟ ایشان فرموده است که ما از اول گفتیم نزاع در بحث اجتماع امر ونهی در این است که آیا معنون به عنوان واجب و عنوان حرام، این معنون بالنظر العقلی واحد است حتی یمتنع الاجتماع، یا متعدد است در خارج و دو وجود است یک وجود عنوان واجب و یک وجود عنوان حرام حتی یجوز الاجتماع؟ بحث در این بود. و لذا وضوء به ماء مغصوب واضح بود که امتناع اجتماع امر ونهی دارد. چون هیچ کس توهم نمی کند که غسل وجه به ماء مغصوب در خارج وجودش غیر از وجود تصرف در مال غیر بغیر اذنه باشد. بدیهی است که غسل به ماء مغصوب متحد است وجودا با غصب أی التصرف فی مال الغیر بدون اذنه. ولذا از محل نزاع خارج بود.

بحث در این مسأله اجتماع امر ونهی در مثل صلاة وغصب بود که آیا در خارج دو وجودند؟ رکوع در خارج با غصب ترکیبش انضمامی است یعنی دو وجودند، مثل نظر الی الاجنبیة والصلاة، یا یک وجودند؟ مرحوم نائینی فرمود صلاة وغصب دو وجودند، مرحوم آقای خوئی فرمود سجود در مکن مغصوب ترکیبش با غصب ترکیب اتحادی است و اینها یک وجود هستند. نزاع در این بود. وقتی نزاع در این بود، اینجا نزاع می شود نزاع در صغری. یعنی کبری این است که لایجوز اجتماع الامر والنهی فی وجود واحد ویجوز اجتماع الامر والنهی فی وجود متعدد کالنظر الی الاجنبیة فی حال الصلاة. اگر بحث بخواهد عرفی بشود یعنی عرف مرجع بشود در تعیین مصداق. به عرف بگوئیم آقای عرف! نظر شما راجع به این مصداق چیست؟ آیا وجودا سجود با غصب یک وجود هستند یا دو وجود هستند؟ عرف مرجع در تشخیص مصادیق نیست، عرف مرجع در تشخیص مفاهیم است. به عرف چه ربطی دارد که ما بخواهیم به او رجوع کنیم که آیا ترکیب سجود وغصب ترکیب اتحادی است یک وجودند در خارج یا دو وجودند. عقل ما اگر درک کرد که اینها دو وجود هستند، عرف بگوید یک وجود هستند نظر عرف اعتبار ندارد. مثل این می ماند که شارع بگوید: إذا نظرت الی جسم متحرک فاذکر الله. ما نگاه کردیم به خورشید که بالا می آید، عرف می گوید نظرت الی جسم متحرک. ولی عقل می گوید زمین متحرک است نه خورشید. در این بالا آمدن خورشید نقشی ندارد، زمین است که تکان می خورد حرکت دارد. ما تابع عرف نخواهیم بود. مصداق را عقل تعیین می کند نه عرف.

بله در مفهوم ما تابع عرف هستیم، در سعه وضیق مفهوم تابع عرف هستیم. اما تشخیص مصداق ربطی به عرف ندارد.

اقول: ما فعلا کار نداریم که این فرمایش مرحوم آقای خوئی مورد نزاع است، کسانی مثل حضرت امام معتقدند که عرف در مصادیق هم مرجع است. خطاب شرعی به عرف القاء شده است. عرف هم مفهوم را تعیین می کند و هم مصداق را.

اما فعلا به این بحث نمی پردازیم، قبول می کنیم از مرحوم آقای خوئی که عرف مرجع در تشخیص مصادیق نیست. ولکن عرض می کنیم جناب آقای خوئی! گاهی نظر عرف موجب ظهور در خطاب می شود. عرف وقتی تشخیص بدهد مثلا خود ارتماس و فرو رفتن در حوض غصبی با اینکه آب مباح است، خود این ارتماس مصداق غصب است. ولو عقل قبول نکند بگوید که نه ارتماس در این آب متحد با غصب نیست بلکه غصب از لوازم آن است. وقتی عرف متحد دانست ارتماس در این حوض مغصوب که مائش مباح است را با غصب، یک ظهور التزامی در خطاب ارتمس فی الماء منعقد می شود که ارتمس فی الماء رمسا غیر محرم. خطاب لاتغصب هم می گوید این رمس محرم است. نظر عرف در تشخیص مصداق بما هو هو ممکن است اعتبار نداشته باشد، اما اگر ظهور بدهد به خطاب که معتبر خواهد بود. و مدعا این است که گاهی عقلا امکان اجتماع امر ونهی هست ولی عرفا نیست. اگر عرف مصداقا رمس فی الماء را متحد ببیند با غصب، ظهور عرفی خطاب ارتمس فی الماء این بشود که ارتمس فی الماء رمسا غیر محرم، طبق ارتکاز عرف که وجود واحد نمی تواند هم مصداق مأموربه باشد و هم مصداق منهی عنه، خب وقتی این ظهور دارد به خطاب ظهور حجت است. عقل که مشرع نیست، اگر استظهار عرف از خطاب این بود که رمسی مأموربه است که مصداق عرفی غصب نباشد، عقل چه می خواهد بگوید؟ خود مصداق عرفی بشود موضوع حکم شرعی. مثل انفاق بالمعروف، یعنی انفاق به معروف لدی العرف. اینجا هم بشود ارتماس فی المائی واجب است که مصداق عرفی غصب نباشد. اگر ظهور خطاب این بشود چه محذوری دارد. این مرجعیت عرف در تشخیص مصادیق نیست، بلکه بازگشتش به ظهور خطاب خواهد بود.

مثل اینکه می گوید یک کیلو گندم فروخت مقداری خاک هست در این یک کیلو گندم. ولی عرف یک کیلو گندم را صادق می داند بر این گندمی که با خاک های متعارفش یک کیلو می شود. خب این رجوع به عرف در مصداق نیست. ظهور داد به خطاب، اصلا ظهور خطاب این شد که این یک کیلو گندم با این مقدار خاکی هم که دارد عرفا یک کیلو گندم است. ولذا این یک کیلو گندم را می فروشیم در مقابل یک کیلو جو، می شود مصداق یجوز بیع الحنطة بالعشیر مثلا بمثل. عرفا می شود مثلا بمثل.

اینکه ما به عرف رجوع نکنیم در مصداق، این آیه قرآن که نیست، برفرض درست باشد در جائی است که منشأ ظهور خطاب نشود. هذا اولا.

ثانیا: جناب آقای خوئی! ما اول بحث اجتماع امر ونهی عرض کردیم اینطور نیست که نزاع در این بحث فقط نزاع صغروی باشد. شما واستادتان مرحوم نائینی اصرار دارید که نزاع صغروی است، یعنی اگر یک وجود باشد در خارج یقینا اجتماع امر ونهی محال است، اگر دو وجود باشد یقینا ممکن است، فقط اختلاف در این است که صلاة وغصب یک وجودند یا دو وجود. این فرمایش شما و مرحوم نائینی تمام نیست. مشهور می گوید حتی وجود واحد مثل وضوء به ماء مغصوب که قطعا یک وجود بیشتر نیست، یک غسل است به ماء مغصوب که هم معنون است به عنوان اغسلوا وجوهکم و هم معنون است به عنوان لاتغصب ولاتتصرف فی مال الغیر. ولی مشهور بحث می کنند که آیا تعدد عنوان که عنوان وضوء وغسل الوجه بشود مأموربه و عنوان غصب بشود منهی عنه هل یکفی تعدد العنوان فی جواز اجتماع الامر والنهی ام لا. پس نزاع منحصر به نزاع صغروی نیست نزاع کبروی هم هست. ما وفاقا لجماعة من الاعلام کالسید البروجردی والسید الامام والسید السیستانی اصلا وجود واحد بالنظر العقلی والعرفی اما چون دو عنوان دارد، یک عنوان امر دارد به صرف الوجود، اغسل وجهک بالماء، یک عنوان هم نهی دارد که لاتغصب، اجتماع امر ونهی جائز است.

اینجا یک شخصی می آید می گوید عقلا اجتماع امر ونهی جائز است، ولی عرفا عرف تنافی می بیند بین اطلاق اغسلوا وجوهکم و اطلاق لاتغصبوا. عقل تنافی نمی بیند اما عرف تنافی می بیند. اگر کسی گفت عرف تنافی می بیند و این احساس تنافی عرفی منشأ شد که تعارض بکنند خطاب اغسلوا وجوهکم با خطاب لاتغصبوا، تنافی وتعارض بین دو خطاب می شود. خب این را باید عرف تشخیص بدهد. اگر عرفا بین دو خطاب تنافی برقرار شد بخاطر احساسی که عرف دارد که این دو با هم تنافی دارند، ما اصرار کنیم که عقل تنافی نمی بیند، این وجهی ندارد.

مثل اینکه می گویند خلق الله الماء طهورا، آب مطهر است. اغسلوا وجوهکم و ایدیکم تا می رسد به اینکه فلم تجدوا ماءا فتییموا، که مفادش این است که اغسلوا وجوهکم و ایدیکم بالماء. به عقل بگوئیم می گوید آب نجس هم آب است. آب است ولو نجس باشد. ومطهر هم می تواند باشد از حدث. ولکن ارتکاز عرف این است که آبی که طاهر نیست قادر بر مطهر بودن هم نیست. خب این ارتکاز عرفی منشأ می شود آیه بشود اغسلوا وجوهکم و ایدیکم بماء طاهر، چون الذی لیس بطاهر لایکون مطهرا بالنظر العرفی. در حدث هم همین است و در خبث به طریق اولی. این ارتکاز عرف است. نمی شود بگوئیم عقل این را لازم نمی داند. ارتکاز عرف وقتی بود ظهور می دهد به خطاب. اگر ارتکاز عرف تنافی دید بین صل و لاتغصب، تعارض می کنند. حالا عقل تنافی نبیند.

به نظر ما برخی از این موارد اجتماع امر ونهی، تنافی وامتناع عقلی نداشت. مثل اشرب الماء، لاشترب الماء البارد. چه اشکالی دارد شرب ماء رافع عطش باشد، شرب ماء بارد موجب تشدید سرماخوردگی بشود. مولا می گوید اشرب الماء لرفع العطش، لاتشرب الماء البارد لانه مضر بصحتک. اجتماع امر ونهی عقلا هیچ محذوری ندارد. شرب ماء بارد هم حرام است چون موجب اضرار به نفس است. هم امتثال واجب است چون رفع عطش می کند، دیگر این آقا بخاطر عطش بیماری کلیوی پیدا نمی کند. ولی عرف تنافی می بیند بین این دو خطاب. عرف می گوید متفاهم از اشرب الماء لاتشرب الماء البارد این است که شرب ماء بارد مفسده تامه دارد ووافی به مصلحت نیست. تنافی عرفی می بیند. ولذا تخصیص می زنیم.

سؤال وجواب: اگر عقل ممتنع بداند که درها بسته می شود، اگر عقل ممتنع بداند یعنی قطع وجدانی به عدم اجتماع امر ونهی. بحث در این است که عقل ممکن می داند عرف احساس تنافی می کند. خب این منشأ تعارض می شود.

یا در مثال اکرم عالما با لاتکرم الفاسق. ما عرض کردیم امتناع عقلی ندارد که اکرام عالم فاسق حرام، در عین حال که امتثال خطاب اکرم عالما هم هست. چون اکرم عالما یک مصلحتی دارد که با اکرام عالم فاسق استیفاء می شود، در عین حال اکرام عالم فاسق هم مفسده دارد. عقلا اینطور است ولی عرف می گوید مفاد لاتکرم العالم الفاسق این است که لاتکرم هذا لانه فاسق. فسق حیثیت تعلیلیه است. این آقا اکرامش مفسده دارد نه مصلحت. با اطلاق اکرم عالما که می گوید اکرام هر عالمی وافی به مصلحت است تعارض می کنند.

سؤال وجواب: وقتی خطاب تعارض کرد وتساقط کرد دیگر ما کاشف از ملاک در اکرام عالم فاسق نداریم.

پس بحث ما اعم است و ما هم بر این اساس مشی کردیم. گاهی قائل به امتناع عرفی شدیم کما فی هذین المثالین.

مرحوم آقای صدر اینجا دو تا مطلب بیان کرده است:

مطلب اول آقای صدر: فرموده است ما که قائل شدیم به جواز اجتماع عقلا،چی گفتیم؟ گفتیم حب یک عنوان مثل غسل بالماء با بغض عنوان غصب تنافی ندارد. می شود یک فعل مثل غسل بالماء هم مصداق عنوان محبوب باشد و هم مصداق عنوان مبغوض باشد. کما سبق بیانه. بعد آقای صدر می فرماید: خب این مطلب یعنی اجتماع حب به یک عنوان وبغض به عنوان دیگر این چیزی نیست که بر وجدان عرف مخفی بماند. عقل درک می کند یعنی وجدان عرفی هم درک می کند. چیزی نیست که اجتماع این حب وبغض عقلا ممکن باشد ولی عرف احساس نکند. در فعالیتهای روزمره مردم این مسائل هست.

پس اینکه کسی بگوید عقلا اجتماع حب وبغض به و عنوان ولو معنون واحد باشد ممکن است وعرفا ممکن نیست این خلاف واقعیت است. چون احساس اجتماع حب وبغض وجدانی است. مع تعدد العنوان وجدانی است که حب وبغض اجتماع پیدا می کنند. شبهه ای پیدا نمی شود که عرف بگوید نه، من این را احساس نمی کنم. عرف مگر وجدان ندارد؟ همان وجدانی که به ما گفت اجتماع حب وبغض مع تعدد العنوان جائز است این احساس را عرف هم دارد.

پس این تفصیل که اجتماع امر ونهی عقلا ممکن است عرفا ممکن نیست، نه این مطلب درستی نیست. چون احساس عدم تنافی بین حب وبغض مع تعدد العنوان یک احساس وجدانی است که عرف هم دارد.

این یک مطلب ایشان، مطلب دیگر وعرائض ما جلسه آینده انشاءالله.